

مقدمه ای برای محکومیت یک ادعا

آقای هومر آبرامیان

امیرفیض- حقوقدان

اینهم خود مسئله ای است که انسان درگیرموضوعی میشود ویا انسان را درگیر میسازند تا فرصتی که باید صرف انجام کارمهم بشود از دست برود و نتواند به انجام آن مهم مقدم گردد (استراتژی).

گرفتاری و درگیری موضوعی که آقای آبرامیان به بهانه طرح آقای سرهنگ وزین براه انداخت و دامنه آنرا به قانون اساسی مشروطیت و دیگر مسائل حساس ایرانیان میهن پرست کشانید بطور طبیعی مرا به دفاع کشانید و فرصت تنظیم لایحه ای بمناسبت ۲۸ مرداد را از من گرفت.

واما بعد

در برنامه آقای آبرامیان آمادگی برای تعاطی افکار و بحث درباره مسائل مورد ادعای ایشان در رابطه با قانون اساسی احساس شد. احساس خوبی است زیرا مبارزه بر پایه تعاطی افکار و رفع ابهامات و تبدیل سوء تعبیر و برداشتها به حقیقت و نیز تبدیل نا آگاهی ها به آگاهی ها و رسیدن به حقایق امورات و حصول این مهم میسر نمیشود، الا بابت و انتقاد، مشروط بر اینکه هدف، کشف حقیقت باشد نه مسائل دیگر از قبیل احتجاج، خودبزرگ بینی، اصرار در حمایت از نادرستی ها و کژئی ها، دشمن تراشی و امثال آنها

در نیای امروز از عهد نیاکان و بزرگان ما هر چیزی که با زندگی مردم سروکاری داشته تابع نظم و اصولی بوده است و از جمله مناظره و بحث در مسائل، که ریشه ای بسیار قدیمی در ایران و فرهنگ ایرانی دارد و علمای بزرگی در این میدان شناخته شده هستند، آنها به شرائطی بعنوان اصل و جوب در تعاطی افکار که بغلط مناظره گفته شده اشاره کرده اند که از جمله است؛

شرط اول – پایگاه اعتقادی

پایگاه اعتقادی یعنی طرفین یا هر دو طرف واجد یک پایگاه اعتقادی مشترک باشند و در فروع آن بحث و نقد را لازم بدانند و یا هریک به پایگاه اعتقادی مختلفی و گاهی هم متضاد مربوط باشند.

مقصود از پایگاه اعتقادی، اعتقادی است که برخاسته از نص باشد اعم از نصوص دینی و یا سنت های حقوقی و قانونی و اگر پایگاه، بجای اینکه اعتقادی باشد از نظرات شخصی طرفین شکل یافته باشد تعاطی افکار نیست و مناظره است یعنی نظرات گوناگون مورد بحث و نقد قرار گرفته است و این گونه مناظرات به اعتبار متغیر بودن و وسعت بی پایان نظر، هیچوقت به نتیجه نمیرسد. نه در یکی دو سال بلکه قرن ها هم به نتیجه نخواهد رسید که نمونه های آنها فراوان است (جدید و قدیم بودن قرآن).

گونه درباره اعتقاد و نظر، گفتارنابی دارد میگوید:

احساس، (نظر) مردم را بهم نزدیک میکند و اعتقاد آنها را از هم دور میکند. بشریت خونهای که بابت حفظ اعتقاد و یا غلبه اعتقاد خود داده است به مراتب بیش از خونهای است که در راه تامین منافع اقتصادی و حتی استقلال کشور خود داده است.

نمونه تعاطی افکار رامیتوان درموضع سلطنت طلبان و جمهوریخواهان و یا مسلمانان و پیروان سایر ادیان یافت زیرا ملاک قضاوت گفتگوها، نص است که ثابت است، همانند یک دعوی حقوقی و یا کیفری که ملاک قضاوت قانون است.

شرط دیگر، صلاحیت

صلاحیت به این معنا که معلوم شود شخصی که مدعی اثبات حقی است، اصالتاً مدعی است و یا بوکالت، قیمومت، وصایت، پیشکاری و امثال آنها، و تا این موقعیت محرز نشود مدعی، صلاحیت حضور در بحث و تعاطی افکار را ندارد و اگر مدعی شخصاً عنوان مطلب میکند آنوقت مسئله صلاحیت به کنار میرود و موضوع اهلیت طرفین مطرح خواهد بود.

۱- موقعیت آقای آبرامیان در رابطه با صلاحیت بسیار مغشوش است، معلوم نیست که صلاحیت ایشان در طرح مسائلی به آن گونه که میدانیم و بسیار هم آزرده هستیم چیست.

ایشان خود را مالک و موسس فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ میدانند و این میرساند که اساسنامه آن فرهنگستان در مسیر همان اظهارات بسیار تبهکارانه نسبت به آب و خاک و حقوق ایرانیان و قانون اساسی شکل یافته است آیا چنین است؟

بنابراین ملاحظه اسناد حقوقی موسسه مزبور از واجبات است، زیرا اگر اساسنامه و اسناد حقوقی فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ چنان تجویز و تصریحی نداشته باشد همه اظهارات آقای آبرامیان فضولی شناخته میشود.

۲- در سال ۱۹۹۰ بنیاد فرهنگ ایران در سیدنی استرالیا بوسیله آقای آبرامیان به ثبت رسید، آیا فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ همان بنیاد فرهنگ ایران است و یا یک بنیاد دیگر احراز این موضوع رابطه لازم با صلاحیت ایشان دارد.

۳- صلاحیت آقای آبرامیان بسیار پیچیده در ابهام است، یک جا خود را نماینده سازمان سرباز میداند که در عین حال پیشکار همه ایرانیان و میهن پرستان هم هستند و همچنین ظهور خودشان را در نقش «کاه» نشان میدهند و بموجب شهادت مطلعی ایشان گفته است ۲۶ بار دور کره زمین برای شناساندن کوروش کبیر سفر و گردیده است یعنی در حقیقت ایشان سفینه هستند و اخیراً هم خودشان فاش کردند که لقب «رستم سهراب نیا» از آن اوست.

۴- پیشکاری ایرانیان

اینها ابداً مهم نیست و قابل تحمل است چیزی که بهیچوجه قابل تحمل نیست، پیشکاری ایشان از ایرانیان است، توضیحی لازم است تا علت تحمل ناپذیری مرا شاید بپذیرید.

پیشکار یعنی کسی که در نقش فرما برداری ارباب خود کاری را انجام میدهد و یا تصدی میکند که خواست ارباب و دستورات است.

اکنون به بینم ایرانیان کیستند و سابقه ورود این واژه به ادبیات مبارزه چیست.

برای اولین بار سه واژه ایرانیان – ایران مداران و ایران پناهان در تاریخ هشتم دیماه سال ۵۹ در مقاله سکوت سنگر شماره ۵۸ بکار رفت و کم کم مورد قبول و استعمال نویسندگان و روزنامه داران قرار گرفت و در نوشته ای کوتاه این توضیح با قدری تفصیل داده شد که به چه علت واژه ایرانیان به معنای مبارزین و ایران مداران به معنای شخصیت هائی که مدیریت مبارزه را عهده دار خواهند شد و ایران پناهان امیران ارتش شاهنشاهی است که در آن زمان فعالیت برای رهائی ایران را آغاز کرده بودند میباشد.

بنابراین «ایرانیان» خطاب به گروه عظیمی از ایرانیان است که هرچه باشد و نباشد بنده، ایرانیار کوچک یکی از آنان هستم.

اکنون لازم است به بینم پیشکاری آقای آبرامیان از امثال بنده محتوای چه موضوعی است.

محتوا و مفهوم آن اینست که «ایرانیان» و از جمله بنده قصد داشتیم و میخواستیم که قانون اساسی مشروطیت را که بتشخیص ما **آغشته به خون و چرک** است به **خاکروبه دان** بیاندازیم ولی چون فرصت نداشتیم و یا نمیخواستیم که دستانمان به خون و چرک آغشته شود به پیشکار خودمان دستور دادیم که چنین بکند.

حال حق میدید که امثال من تا این حد پریشان و افسرده و آماده دفاع از

حیثیت ایرانیان و قانون اساسی مشروطه باشیم؟ آیا به درجه ای از خباثت و رذالت و آماده خیانت رسیده ایم که از پیشکارمان بخواهم که قانون اساسی مشروطیت که تداوم اجرایی آن تنها سند مشروعت مبارزه ماست را **چنان از اعتبار بیاندازد که خون و چرک** بی اعتبار و موجب نفرت همگان است.

به این دلیل است که نباید غافل مانده و نمی مانیم و برای قضاوت تاریخ و ایرانیان به تکلیف عقلانی و اعتقادی خود نه احساسی عمل میکنم.

عجبا که دوست در طالع مانیت و دشمن دسته دسته میآید!

۵- موضوع بنیاد فرهنگ ایران

اما موضوعی که حل و فصل آن نهایت لزوم است، متوجه بنیاد فرهنگ ایران است که علاوه بر صلاحیت به مسئله اهلیت ایشان هم کمک است.

درسال ۱۳۴۳ بنیاد فرهنگ ایران بریاست افتخاری شهبانو تشکیل و دبیرکل آن بنیاد آقای دکتر پرویز خاثلزی شدند.

بنیاد فرهنگ ایران چنان توسعه یافت خدمات از زنده و دستاورهای شگرفی ایجاد کرد که جمهوری اسلامی که با همه توانش به قلع و قمع دست آورد و حتی نامهای آیام سلطنت شاهنشاه ایران کوشید نتوانست این بنیاد را متوقف کند و درسال ۱۳۶۹ یعنی ۲۳ سال بعد ابواب جمعی آن بنیاد را تحت نام <پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی> در آورد و اداره کرد (استفاده از گزارش دفتر مخصوص علیاحضرت تهران سال ۱۳۵۴)

آقای ابرامیان درسال ۱۹۹۰ یعنی مقارن همانسالی که جمهوری اسلامی نام بنیاد فرهنگ ایران را تغییر داد خودش را روی نام «بنیاد فرهنگ ایران» انداخت و چون اعتراضی ندید در سال ۱۹۹۳ آن بنیاد را بنام خودشان در استرالیا ثبت کرد، البته بدون اینکه هیچ اشاره ای به بنیاد فرهنگ اصلی و خدمات آن بنماید (بنده ندیدم).^۱

آیا تقارن تاریخ دست اندازی آقای ابرامیان روی بنیاد فرهنگ ایران با تغییر نام بنیاد از طرف جمهوری اسلامی یک امر اتفاقی بوده است؟ گمان نمیکنم، و ترصد، در ربودن نام بنیاد، نزدیک به واقعیت است و عجیب اینکه حتی برای استفاده از نام مزبور اجازه علیاحضرت را هم از باب رعایت اخلاق و نزاکت لازم ندیدند.

بنوشته کیهان، در نیشابور شوهر زنی که اهل تحقیق و مطالعه و کتابخانه ای در خانه داشته فوت میکند همسرا و از جمهوری اسلامی کسب اجازه میکند و نام آن خانه را «بنیاد فرهنگ ایران» میگذارد.

ولی آقای ابرامیان حتی در حد آن زن نیشابوری هم رعایت اصولی را که آن زن و فرهنگ و اخلاق ایرانی لازم دانسته نکرد و کسب اجازه را لازم ندانست، (درجائی غیر آن مشهود نیست)

آیا بنظر شما خواننده این تحریر، نام این عمل آقای ابرامیان چیست!!؟ یک کار فرهنگی و اخلاقی و یا یک دستبرد به حقوق دیگران؟ و آیا از مراتب ایجاد اهلیت است و یا کسر اهلیت؟

قضاوت در این مورد میتواند با توجه به قضاوت آقای ابرامیان نسبت به عمل آقای فرامرز دادرز باشد که آن چنین است:

آقای ابرامیان مدعی است که فرامرز دادرز تارنمای بنیاد فرهنگ ایران را بنام خودش ثبت کرده و ایشان آن عمل را دزدی نامیده است.

آیا تارنمای بنیاد فرهنگ مهم تر است یا خود بنیاد فرهنگ؟ در حالیکه بنظر آقای ابرامیان عمل دادرز دزدی است، آیا دست اندازی روی نام بنیاد فرهنگ چه درجه ای از دزدی دارد؟

^۱ - گویا بنیاد در جایی به ثبت نرسیده است و بعد ها این بنیاد مورد دعوای بزرگی با شخصی معلوم الحال بنام فرامرز دادرز شد که هنوز تارنمایی بنام بنیاد فرهنگ ایران به مدیرین آن خاطی در اینترنت موجود است. بدو بیراه نویسی هومر ابرامیان و فرامرز دادرز طوماری هفتاد من کاغذ است. کسی سند ثبت این بنیاد را ندیده است. همانند بسیاری از سازمان های دیگر که به ثبت نرسیده اند و تنها نامی روی کاغذ هستند. و ده ها مدعی برای هر نام-تشیابه سازی به سبک جمهوری اسلامی رواج همگانی دارد. ح-ک

اگر احرار و اثبات شود یعنی آقای آبرامیان نتواند اسناد حقوقی انحلال «بنیاد فرهنگ ایران» متعلق به خودشان را ارائه دهند و اسناد ثبت <فرهنگستان جهانی کوروش کبیر> را ارائه دهند که این خود نشانگر آن است که فرهنگستان جهانی کوروش کبیر همان بنیاد فرهنگ ایران است، آنوقت مسئله جعل سمت و سوء استفاده از آن هم پیش می‌آید.

۶- شرط دیگر احرار قصد در تعاطی افکار

یکی دیگر از شرائط در تعاطی افکار، معلوم شدن قصد طرفین از برخورد عقیده و افکار است، یعنی باید معلوم باشد که طرفین برای اثبات و حقانیت و برتری چه چیزی به گفتگو نشستند.

و در تطبیق این شرط باید معلوم باشد که آقای آبرامیان از لجن مال کردن قانون اساسی مشروطیت آنهم به کیفیتی که کاملاً بی‌سابقه است خواستار اثبات چه امری هستند؟؟ آیا اثبات چرک و خون بودن قانون اساسی و تشخیص جایگاه آن در خاکروب به اضمحلال جمهوری اسلامی کمک میکند و یا به تامین هدف دیگری می‌انجامد؟؟ آن هدف باید معلوم باشد والا بحث درباره خواسته و هدف نامعلوم که بحث عقلاً نیست.

روشن شدن این مهم که فقط در صلاحیت آقای آبرامیان است از اینجهت هم لازم است که برخی از متبحرین در علم اصول عقیده دارند که <اگر معلوم شود که انحرافات طرف گفتگو و یا مناظره از اصول، برای حفظ اصول و یا جلوگیری از آشوب و صدمه مردم و زیان کشور است باید انحرافات را نادیده گرفت> مثالی که میتوان آورد این است.

انتقاد نسبت به برخی بیانات اعلیحضرت برخلاف اصل و منش ایرانی نسبت به پادشاه است، حال اگر کسی که در جریان انتقاد از اعلیحضرت قرار گرفته باشد عقیده داشته باشد که انتقاد از ایشان (انحراف از اصول احترام به شاه) با قصد و هدف استحکام بخشیدن به حقانیت سلطنت و متقابلاً مساعد ساختن زمینه سقوط جمهوری اسلامی است، انحراف مزبور قابل پذیرش است.

موضوع اهلیت در گفتگو

اهلیت این است کسیکه طرف ادعا قرار میگیرد باید عاقل و بالغ و رشید باشد و سفیه و دیوانه نباشد (شرائط حقوقی) و شرط حضور در تعاطی افکار این است که مدعی و مدعی علیه به مورد ادعا و دفاع خود مسلط و متبحر باشند، از باب مثال اگر تعاطی افکار درباره محیط زیست و سلامت آن باشد و یکطرف آنرا لازم نداند باید هر دو به مراتب محیط زیست آشنا باشند و اگر یکی وارد باشد و دیگری مثلاً متخصص بنایی باشد تعاطی فکر، متحول مقصود نمیشود.

در تطبیق مورد اگر با ارائه دلیل و برهان ثابت شود که اطلاعات آقای آبرامیان از سیر اجرایی قانون اساسی مشروطیت بسیار ناقص است و یا ثابت شود که دیدگاه های ایشان نسبت به علت شورش ۵۷

بسیار، بسیار منحرف و دور از واقعیت است این موضوع از موارد سلب اهلیت است زیرا ایشان را در معرکه تعاطی افکار در جایگاه سفیه قرار میدهد.

تجربه در طرح صدارت علیاحضرت

حزندگی مدرسه ای است سراسر دانش و تجربه اندوزی و اگر نیاموزی، باطله خود سوزی که هم خود و هم دیگران را بسوزانی» (از یکی از حکما سنگر ۱۱۹)

در سال ۲۰۱۲ آقای ابرامیان زیر نام فرهنگستان جهانی کوروش کبیر، اعلامیه ای بقرار زیر منتشر ساخت:

«دوستان گرامی و همکاران ارجمندم در فرهنگستان جهانی کوروش کبیر، بسیار شادمانم که در پرتوی همکاریهای کارساز شما هر روز دامنه کار فرهنگستان افزوده و کارهای فراوانی رایکی پس از دیگری می بینیم. دریغ آن زمانی که من برباد دادم تا شاید بایشتیبانی شهبانو این کار را سازمان دهی کنیم. اگر آن همه کار و انرژی را در این راه گذاشته بودم اکنون ۱۰ گام جلوتر بودیم»

اظهارات ایشان نشان میدهد که ابرامیان در سال گذشته تلاش کرده که بایشتیبانی علیاحضرت کاری را سازماندهی کند و تلاش او بی نتیجه بوده در حدی که «آنها بر باد دادن زمان میداند که اگر آن مدت را خود آقای ابرامیان صرف سازماندهی میکرد ۱۰ گام جلوتر بود»

این تجربه به ایشان آموخته بود که علیاحضرت علاقه ویا تمایلی به دخالت در فعالیت های سیاسی ویا همکاری با آقای ابرامیان را ندارند، با این تجربه چرا ایشان زیر طرح «صدارت علیاحضرت» سنگر گرفته است؟ آیا تمسک آقای ابرامیان به طرح «صدارت بانو فرح» بهانه ای برای بی حرمتی به قانون اساسی مشروطیت و سلطنت و سلطنت طلبان و آب و خاک ایران میباشد؟ چرا که فرض فراموشی گذر چند ماه قبل با آن آب و تابی که در بیانیه ایشان منتشر شده چیزی نیست که بتوان فراموشی رانصیب دارد.

۲

اگر گفته شود که به تجربه شکست چند ماه قبل اهمیت نداده «باطله ای است که هم خودش راسوزانده و هم دیگران را» (در اینجا باطله رساگر نادانی است که بانادانی و سفاهت خود، خودش و دیگران راسوزانده است)

داستان فرامرز دادرس و فریب ابرامیان

گاهنامه شماره دوم بنیاد فرهنگ ایران که در تاریخ چهارم سپتامبر ۲۰۰۷ به امضای آقای ابرامیان انتشار یافته از اشتباه و فریبی که از آقای فرامرز دادرس کشیده گفتار مفصلی دارد میگوید:

۲ - این تنها مورد، نیست، در گذشته طرح گروه چریکی با همکاری یک یهودی (خسرو شکیب) در برنامه تلویزیونی سعید سکویی، طرح دولت موقت، عنوان «دانشگاه جهانی کوروش بزرگ» که از فکر آنها از شخصی در کانادا ربوده بود، نقشه همکاری با جدایی طلبان، و ملاقات با آنان، پشتیبانی از شخصی بنام «لهراسب زینالی» و و که همه با شکست روبرو شده است قابل ذکر می باشند. ح-ک

فرامرز دادرس برای نزدیکی با او (آبرامیان) به دین زرتشت در آمد و خود را سلطنت طلب معرفی کرد و کارها را قبضه کرد، آبرامیان فصل مشابهی از عملیات فرامرز دادرس را که عنوان آرمان های پلید نامیده، توضیح داده است و سه بار به فریب زدگی خودش از ناحیه دادرس اعتراف میکند، و در این اعترافات است که فرامرز دادرس را به دزدی تارنمای بنیاد فرهنگ متهم میکند و در اعلامیه شماره یک پس از اعلام فریب زدگی خودشان، آقای فرامرز دادرس را به گنجشک تشبیه و از ایرانیان میخواهد که به زهر پراکنی های او نگاهی نداشته باشند.

این سند و اقرار صریح آبرامیان نشان میدهد که فریب گراست! و آنطور که میدانیم علت فریب چیزهایی است از قبیل طمع، نا پاکی سرشت، آمادگی تجاوز به حقوق غیر، بی خبری و بی تجربگی، تحت تاثیر قرار گرفتن، عدم تعقل و اندیشه، ظاهربینی، سفاهت، مغلوب زبان و چاپلوسی، ضعف و درماندگی ذاتی که بهرکس و ناکسی امید می بندد و امثال اینهاست، و هرکدام از آنها انسان را در موقعیتی قرار میدهد که شایسته معاشرت و قبول مسئولیت نیست.

آیا تفاوتی بین دادرس و سرهنگ وزین هست

همان نقشی را که فرامرز دادرس (به توضیح آبرامیان) با آبرامیان بازی کرد و او را فریب داد همان نقش در کار و برنامه ریزی سرهنگ وزین و طرح اودیده میشود؟ آیا سرهنگ وزین همان فرامرز دادرس برای یک فریب دیگر، نیست؟ و آیا همانطور که آقای آبرامیان فرامرز دادرس را نردبان ترقی و فعالیت خود ساخت همان برنامه درمورد سرهنگ بی خبر وزین هم جریان ندارد؟

عجیب اینکه آقای آبرامیان همان اعتباری را که برای سرهنگ وزین قائل است، خیلی بیشتر برای فرامرز دادرس هم قائل بوده است.

بنابراین یا آقای آبرمیان آدمی خیالاتی و غیرقابل اعتماد، و آنچه درباره آقای دادرس گفته واهی است و یا دیوار کوتاهی است برای فریب خوردن و کولی دادن به بیگانه و دشمنان ایران و شاهنشاهی ایران.

بی وفائی به وعده

آقای آبرامیان قاطعانه این وعده را به ایرانیان داده است که > ۶ ماه نام کسانی را که به فرهنگستان کمک کرده اند منتشر سازد، مگر آنکه آنها خواستار مکتوم ماندن نامشان باشند، ایشان قول داده که همگان خواهند دانست که در آمد و در رفت ها چه بوده اند <

آیا آقای آبرامیان هیچ حساب در آمد های ناشیه از فروش مجسمه کوروش و کمک های دریافتی از کشورها و مردم را هرگز اعلام کرد؟ (دامنه فروش مجسمه کوروش چنان کار اصلی ایشان بود که از بنیاد

فرهنگ بنام <فروشنده سنگ قبر> نام برده میشد – و به اقرار خود آقای آبرامیان در ۲۶ باری که به دور دنیا سفر کرده برای فروش مجسمه های کوروش کبیر بوده است (نقل قول از شاهد)^۲

نام این عمل تبیهکارانه چیست؟ خلف وعده است و یا چپاول مال به اعتبار نام کوروش کبیر؟! هر چه باشد دلیل بارز بد عهدی و پیمان شکنی است که فرهنگ ایرانی آنرا مذموم ترین صفات میشناسد.

مرد آن نیست که چیزی به میان دارد او مرد آن است که قولش به صلابت باشد

آقای آبرامیان با این در آمد سرشار بی حساب و بی مالیات در همان وقت که کاسبی سنگ قبر فروشی ایشان رواج داشت از ایرانیان درخواست کمکهای ماهیانه داشت و اکنون هم دارد عاقلان دانند که این بازی کمک خواستن چیزی برای خالی نبودن عریضه نیست.

معنای یاری از فرهنگ آقای آبرامیان

در آرمان نامه بنیاد فرهنگ ایران آمده است:

<بنیاد فرهنگ ایران به هیچ سازمان و حزب و یاجنبش سیاسی وابستگی ندارد و تنها جهت گیری آن بنیاد، پیکار با اهریمن آخوندی و بر اندازی حکومت جهل و خون جمهوری اسلامی است و در این راستا در کنار همه سازمان ها و جنبش های سیاسی می ایستد و به آنان یاری میرساند<

سازمانی که برخلاف آرمان نامه اش عمل کند آن سازمان سیاسی و یا فرهنگی نیست دکان شیادی است که در ظاهر یک چیز بنمایش میگذارد و در عمل چیز دیگری تحویل میدهد.

آقای آبرامیان بکرات در صحبت هایشان در رابطه با طرح «صداارت بانو فرح»، به اتکای وابستگی بنیاد فرهنگ به سازمان سرباز ادعاهای ناموجه خودشان را مطرح کرده اند، تا حدی که ایرانیان و قدری هم بنده، در مورد این وابستگی از سازمان سرباز و سر فرهنگ وزین سوال کتبی کرده اند.

در حالیکه آرمان نامه بنیاد فرهنگ ایران، بنیاد را از کار سیاسی منع کرده است به چه علت آقای آبرامیان در مسائل سیاسی در حدی مداخله میکند که پای قانون اساسی مشروطیت و لجن مال کردن آنرا وظیفه خود قرار میدهد؟؟

آیا اینکه نسبت به آب و خاک ایران آنچنان اظهارات پست و ردلیلانه بشود به اعتبار آئین نامه بنیاد فرهنگ است و آیا اساسا این عناوین و اظهار نظرهای سخیفانه یک امر فرهنگی است؟

آیا معنای ایستادن بنیاد فرهنگ در کنار سازمان ها همین است که آقای آبرامیان نسبت به سازمان های سلطنت طلب و سلطنت طلبان روا داشته است؟ بی مغز بودن سلطنت طلبان به معنای ایستادن در کنار آنهاست؟

^۲ - در نوشته ای از آقای نادر پیمایی به نقل از گفتار تلویزیونی آقای آبرامیان آمده است که آن نوشته بارها پخش شده است. نوشته های رد و بدل شده بین آقای آبرامیان و دادرس همگی در آرشیو موجود است. ح-ک

تحقیر و بی اعتبار ساختن فلسفه مشروعیت سلطنت طلبان (تداوم اجرائی قانون اساسی) به معنای درکنار سلطنت طلبان ایستادن است؟

دلایل در حکم به قضایا

گرچه حکم نسبت به قضایا برپایه مجموعه دلایل است ولی معمولاً مهم ترین و محکم ترین دلیل بعنوان مستند حکم قرار میگیرد، اکنون در رعایت عرف قضائی به مهمترین دلیل در نشان دادن مرتبه سفاقت آقای آبرامیان در مسائل سیاسی ارائه میشود.

در آرمان نامه فرهنگستان جهانی کوروش بزرگ، آمده است که آموزشهای سیاسی به ایرانیان در ردیف وظایف فرهنگستان است. این تصریح میرساند که متصدی و مالک ویا دبیر فرهنگستان یعنی آقای آبرامیان باید در مسائل سیاسی کشورمان در حداقل آگاه باشد، عبارت آئین نامه فرهنگستان عیناً چنین است:

«فرهنگستان جهانی، آموزش دانش سیاسی را در بالاترین برنامه های خویشکاوای خود جای خواهد داد»

آقای آبرامیان در برنامه های اخیرشان تاکید مکرر داشت که «علت انقلاب اسلامی عدم رعایت اصل دوم متمم ازسوی شاهنشاه بود» و نتیجه قاطع گرفتند که اگر شاه اصل دوم متمم را زیر پا نمیگذاشت و آنرا اجرا میکرد انقلاب اسلامی روی نمیداد.

چنین قضاوتی از ناحیه ایشان پس از آن است که صدها سند علت شورش ۵۷ را به اتخاذ سیاست مستقل نفی و بالا بردن بهای نفت ازسوی شاهنشاه ایران مربوط میدانند (از جمله اظهارات پارسونز سفیر انگلستان در ایران در جریان شورش ۵۷) شخصیت های جهانی مانند ریگان، ژیسکاردستن و بسیاری دیگر علت دخالت آمریکا و انگلستان رادرتدارک شورش ۵۷ منافع کشورهای بزرگ درسد کردن پیشرفت اقتصادی ایران و تحدید منافع شرکتهای نفی جهان گفته اند - ایرانیان داخل و خارج در توضیح کیفیت شورش ۵۷ کاملاً از نقش مشخص و قاطع آمریکا در براندازی رژیم سلطنتی ایران همت کرده اند که شاید بتوان از اولین آنها که رساله «انقلاب ایران رابشناسید» و «غرب ویرانگرویا شاه و غرب» که در سال ۱۳۵۹ منتشر شد یاد کرد.^۴

فراموش نکنیم که آقای الکساندرهیگ فرمانده نیروهای ناتو وبعد وزیر خارجه آمریکا صریحاً گفت که آمریکا (ما) ایران را به گورستان تاریخ فرستادیم.

کسی که علیرغم این همه شاهد و سند بعد از سی و چند سال مدعی شود که انقلاب اسلامی! نتیجه عدم رعایت اصل دوم متمم ازسوی شاه بوده سفیه است نه چیز دیگر! سفیه است که قادر توجه به مسائل مربوط به شورش ۵۷ نیست زیرا سفاقت که مقابل عقل است لازم نمیداند که به جستجوی علل وقایع برود.

<ام مترنیکو> از سفارت آمریکا در ایران در تاریخ ۴ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ گزارشی به وزارت خارجه کشورش ارسال و در بخشی از آن چنین گفته است.

<تقریباً هریرانی با فرهنگی به نقش بزرگ آمریکا در جریان انقلاب اعتقاد دارد>

(صفحه ۱۳۷ جلد ۱۴ اسناد سفارت آمریکا)

این شهادت سفارت آمریکا مربوط به ۳۵ سال قبل است که هنوز درباره ماهیت شورش ۵۷ اقاییر شخصیت های خارجی دست اندرکار انقلاب انتشار نیافته بود ولی ایرانیان حقیقت را کشف کرده بودند.

ولی آقای ابرامیان نه تنها در آن سال در جمع ایرانیان با فرهنگ قرار نداشت بلکه بعد از سی و پنج سال هم هنوز در ردیف ایرانیان با فرهنگ قرار ندارد چرا؟

زیرا سفاهت نیازی نمی بیند که با فرهنگ سروکاری داشته باشد، نیازی نمی بیند که با ماهیت و حقیقت شورش ۵۷ آشنا شود. زیرا نیازی نمی بیند اشتباهات خودش را تصحیح کند، نیاز درک نمی کند که چیزی نگوید و پافشاری نکند که باعث مسخره همگان شود، سفیه قادر به تشخیص حرف درست و نادرست نیست، سفیه نمیتواند آثار تهاجم های کثیف به قانون اساسی مشروطیت و نادیده گرفتن تداوم اجرائی آنرا درک کند و اصلاً بقول معروف در باغ این مسائل نیست.

شاعری گفته است:

سفیه رابه دلالت جواب باید گفت دلیل، میرود به مغز سفیه

ولی سفیهی که دلالت های سی ساله، اعلامات و اقاییرحتی دست اندرکاران شورش ۵۷ مانند بازرگان مبنی بردخالته موثر بیگانگان در شورش ۵۷ به گوش مغزش نرود سفاهت آن سفیه خدادادی است و ترک آن ممکن نیست.

آقای پارسونز نوشته است:

در سال ۵۹ یک دختر جوانی نامه ای بمن نوشت باین محتوا:

<دلم برای وطنم ایران میسوزد که دارد آتش میگیرد ولی چه کنم که کشورهای بزرگ می خواهند>

کسیکه بعد از ۳۵ سال در حد همان دختر جوان به درک مسائل ایران آگاه نشود، سفیه ذاتی است و اگر در حد این سفاهت کوچکترین تزلزلی پیدا میشد اولین آثارش عدم دخالت در مسائل سیاسی ایران بود.

موءخره پایان

این لایحه باهدف ورود به صلاحیت و اهلیت آقای ابرامیان تنظیم شده نه پاسخ به اظهارات ایشان خاصه در رابطه با قانون اساسی.

پاسخ ایشان بعد از احراز صلاحیت و اهلیت ایشان داده خواهد شد، ولی این اعلام بدان معنایست که توضیحات لازم در مورد قانون اساسی و لیچارگوئی های آقای ابرامیان برای استحضار ایرانیاران گرامی مطرح نشود.

به امید ایفای این عهد